

درآمدی بر رویکرد جنسیتی جرم‌شناسی

دکتر لمیاء رستمی تبریزی *

چکیده

بحث در موضوعات جرم و مجازات، اگرچه موضوعی عام و به طور کلی از دیدگاه جرم‌شناسی قابل بررسی است، لیکن در اکثر جوامع، عواملی مانند جنسیت، الگوهای ارتكابی جرم، میزان ارتكاب جرائم خاص در بین زنان و مردان، و نحوه مقابله با جرائم آنان توسط مراجع کیفری را تحت الشعاع قرار داده که بررسی جداگانه و مستقلاً را می‌طلبد. نگاهی گذرا به آمار جنایی نشان می‌دهد که با ورود فزاینده زنان به عرصه‌های اقتصادی - اجتماعی، و به رغم روند رو به رشد بزهکاری آنان طی چند دهه اخیر، در مقایسه با مردان عموماً کمتر مرتکب جرم شده‌اند و نوع جرائم ارتكابی ایشان نیز از اهمیت و شدت کمتری برخوردار بوده است. این میزان کاهش بزهکاری، عمدتاً با تکیه بر نگرش‌های جنسیتی و باورهای فرهنگی جامعه، نسبت به زن و مرد، که موضوع اصلی بحث فمینیست‌ها را نیز تشکیل می‌دهد، قابل تبیین می‌باشد.

در مقاله حاضر که درآمدي بر رویکرد جنسیتی نسبت به بزهکاری زنان، ابعاد مختلفی از جرائم ارتكابی این قشر، در مقایسه با مردان بررسی شده و تحلیلی بر این مبنا ارائه می‌گردد. جهت نیل به هدف مذکور، در ابتدا مبانی نظریه‌های جرم‌شناسی، خصوصاً از جنبه فمینیستی مطرح می‌شود (گفتار اول). سپس با نگاهی تحلیلی به آمار جرائم زنان در

* استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

کشورهای غربی خصوصا انگلستان، یافته‌های آماری در خصوص بزهکاری آنان مورد بررسی قرار می‌گیرد (گفتار دوم). نهایتا با ارائه تحلیلی از دو گفتار قبل، تفاوت‌های موجود در میزان، ماهیت، و الگوهای رفتاری بزهکارانه مردان و زنان در چارچوب مباحث جنسیتی آنان مورد تفسیر و تبیین قرار خواهد گرفت (گفتار سوم).

کلید واژگان

جنسیت، زن، مرد، فرهنگ، عرف، جرم‌شناسی، فمینیسم، جرم، بزهکاری، آمار جنایی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

نگاهی گذرا به تاریخچه جرم‌شناسی نشان می‌دهد که قبل از دهه ۱۹۶۰ جرم همواره یک فعالیت مردانه محسوب می‌شده است به طوری که در آمار جنایی اثری از جرائم توسط زنان به چشم نمی‌خورد و بر همین اساس مطالعه‌ای هم در تبیین بزهکاری آنها صورت نگرفته است. این وضعیت، در جوامع اروپایی که از دهه های گذشته به مطالعه جرم پرداخته اند، عادی محسوب شده و مورد بحث قرار نگرفته است. مردان خود قانون گذاران، مجریان و نقض کنندگان آن بودند و جمعیت کیفری را تشکیل می‌دادند. بنابراین نظام کیفری، یک نظام مردانه با دیدگاه‌های جنسیتی بوده است. چنین نگرشی، هم در آمار جنایی و هم در نظریه‌های ارائه شده به منظور تبیین جرائم منعکس است. تاریخچه مطالعات جرم‌شناسی تا قبل از سال های ۱۹۶۰، جز در موارد معدودی، فاقد تفکیک جنسیتی در مطالعات بزهکاری بوده است.^۱

عدم حضور زنان در آمار و تحلیل‌های جرم‌شناختی عمدتاً محصول طرز تفکری بود که نسبت به زنان و ویژگی‌های آنان وجود داشت. نگرشی که زنان را موجوداتی احساساتی، نامعقول، دارای ضعف جسمانی و دماغی، فاقد توان و قوای تصمیم‌گیری و رقابت، و اساساً در عرصه اجتماعی ناموفق می‌دانست. به همین دلیل زنان، افرادی حقیر، کم ارزش و پایین تر از مردان تلقی می‌شدند و در مباحث مربوط به بزهکاری نیز جایگاهی برای آنان قائل نبودند.

در رابطه با تبیین نقش زنان در بزهکاری، به طور خاص، دو نظر وجود دارد: نظر اول آن که زنان به جهت ویژگی‌های زیستی، روانی، اجتماعی، راحت‌تر خود را با محیط و

1. Heidensohn, F., 2002, 1989.

شرایط محیطی وفق می‌دهند و کمتر جرات مخالفت با قواعد اجتماعی و قانون شکنی را دارند. به گمان طرفداران این نظریه، در این موارد، اگرچه وجود ویژگی‌های رفتاری در زنان، عملاً منجر به عدم ارتکاب جرم توسط آنان می‌شود، ولی رفتار غیر مجرمانه آنان، به دلیل نا آگاهانه بودن عمل، ارزش هم محسوب نمی‌گردد. نظر دیگر آن که، زنان به میزان کمتری نسبت به مردان مرتکب جرم می‌شوند، لکن نظام مردسالار و جنسیت مدار، به بزهکاری زنان بی توجه بوده و آن را در تحلیل‌های جنایی به حساب نمی‌آورد. عدم توجه به زنان در نظریه‌پردازی جرم، فمینیست‌ها را به انتقاد واداشت و باعث شروع فعالیت‌های فمینیستی شد^۲ که عمدتاً مبانی نظری رویکرد جنسیتی به جرم را تشکیل می‌دهد.

گفتار اول: جنسیت مونث در نظریه‌های جرم‌شناختی الف) دیدگاه‌های فمینیستی

نگرش‌های جنسیتی در رابطه با جرم به طور خاص، در نظریه‌های فمینیستی منعکس است. جرم‌شناسی فمینیستی در پی اعتراض نسبت به غفلت و عدم توجه جرم‌شناسان به انجام تحقیقات در خصوص بزهکاری زنان بنیان نهاده شد. البته رویکردهای فمینیستی دارای اقسامی است و هر قسم در نوع تبیین جنسیتی جرم با سایر اقسام متفاوت می‌باشد. معهدا جرم‌شناسی فمینیستی مجموعه دیدگاه‌هایی است که در مبانی با یکدیگر مشترکند و مبتنی بر ساختارهای جنسیتی هستند که متاثر از دیدگاه‌ها و تجارب عرفی و اجتماعی است و تفاوت‌های جنسیتی در جامعه دارند. در حالی که هیچ یک از اقسام جرم‌شناسی فمینیستی تعریفی از فمینیسم ارائه نمی‌کنند، تأثیر تفکرات آنان بر موضوعات جرم و جنسیت کاملاً

2. Smart, 1976; Heidensohn, 1968.

مشهود و چشمگیر است. دیدگاه‌های فمینیستی بر دو مفهوم اساسی "تبعیض جنسی"^۳ و "غلبه و قدرت"^۴ بنا نهاده شده است. مفهوم "تبعیض جنسی"، ناظر به مجموعه رفتارها و نگرش‌های تحقیرآمیز نسبت به یکی از دو جنس - مذکر یا مونث- است. مفهوم "غلبه و قدرت"، بر رفتار مبتنی بر سلطه و غلبه مردان بر زنان، به عنوان یک رفتار عرفی و رویه اجتماعی اشاره دارد.

دیدگاه‌های فمینیستی جدید در صدد هستند تا نگرشی جرم‌شناسانه مبتنی بر جنسیت و متناسب با آن ارایه نمایند. این دیدگاه‌ها در واقع نظریاتی هستند که به طور صریح و روشن تاثیر جنسیت، یا به طور مشخص‌تر، تاثیر لایه‌بندی و طبقه‌بندی مبتنی بر جنسیت را بر نحوه رفتار مجرمانه به معرض نمایش می‌گذارند. چنین نگرشی بر این باور است که مفاهیم ذهنی افراد و تجارب آنها نه تنها متأثر از نظام حکومتی است، بلکه روابط جنسیتی حاکم و غالب در جامعه نیز نقشی بسیار اساسی در شکل دادن به این مفاهیم و تجارب دارد. جرم‌شناسان فمینیست معتقدند که ما در یک جامعه سرمایه‌داری و سلطه‌مدار زندگی می‌کنیم. سلطه‌مداری، سیستمی مبتنی بر جنسیت و نگرش‌های جنسیتی اجتماعی است که بر اساس آن مردان، زنان را تحت سلطه و اقتدار خود قرار می‌دهند. در جامعه‌ای که مرد بودن بر زن بودن برتری دارد و در آن ارزش‌ها بر اساس جنسیت تعریف می‌شود، نگرشی وجود دارد که این نگرش‌ها خود مبنای رفتار مجرمانه و غیرمجرمانه می‌شود. بنابراین نگرش فمینیسم عبارت است از «تبیین رفتار مجرمانه، با تکیه بر ارزش‌های حاکم بر جامعه سلطه‌مدار و مبتنی بر برتری مرد، که مبنای رفتارهای واکنشی زنان را توجیه می‌کند».^۵ نحوه واکنش

3. Sexism.

4. Patriarchy.

5. Chesney-Lind and Sheldon, 1992.

اجتماعی در جامعه‌ای که رفتارها متأثر از دیدگاه‌های جنسیتی است، ناشی از همین دیدگاه‌ها خواهد بود. بنابراین نظریه‌های فمینیستی به بررسی واکنش موسسات و نهادهای مقابله گر، مانند پلیس و نیروهای انتظامی، دادگاه‌های کیفری و زندان‌ها، به عنوان اصلی‌ترین نهادهای مجازاتی مجرمین، در جهت استقرار نگرش‌های جنسیتی، می‌پردازد. در این مطالعات، نظریه‌های فمینیستی به دسته بندی و طبقه بندی زنان در جامعه نیز توجه نموده و اذعان می‌دارد که زنان بر اساس طبقه اجتماعی، وضعیت اقتصادی، نژاد، سن و سایر عوامل در معرض تبعیض و رفتارهای نابرابر قرار می‌گیرند.

به طور خلاصه مفاهیم فمینیستی عبارتند از:

- محوریت زنان در قالب بزهار و بزهدیده،

- انتقاد از مطالعات جرم‌شناسی گذشته و نظریه‌های جرم‌شناختی مردمدار و ابداع

شیوه‌های تحقیقاتی و نظریه‌های جدید در باره جرم و جنسیت،

- اصلاح برداشت‌ها و رویکردهای مبتنی بر تبعیض جنسیتی و دیدگاه‌های سنتی نسبت

به بزهارکاران و بزهدیدگان زن در نظریه‌های جرم‌شناسی،

- شناسایی مبانی و دیدگاه‌های جنسیتی غالب در جرم‌شناسی و نظام کیفری،

- درک تاثیر ساختارهای جنسیتی بر تجارب و رفتارهای زنان و مردان از جمله

رفتارهای مجرمانه آنان،

- بررسی رابطه بین بزهارکاری و بزهدیدگی،

- بررسی نحوه تاثیر ساختارهای مبتنی بر طبقه بندی، قومیت، و جنسیت بر ابعاد جنسیتی

جرم.

دیدگاه‌های فمینیستی به جهت محور قرار دادن زنان در تحقیقات خود به "خردبینی"

متهم شده‌اند و به علت عدم توجه به جرائم مردان مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. این انتقاد، اگر

چه در گذشته وارد بوده، اما این تصور که نظریه‌های فمینیستی به هیچ وجه به مردان و

ویژگی‌های جنسیتی آنان توجه ندارند خطاست. نظریه‌های مذکور خصوصیات و عملکرد مردان را به منظور درک رفتار و کنش آنها نسبت به زنان، بویژه در مورد اعمال فشار و زور و رفتارهای خشونت آمیز نسبت به آنان، مورد مطالعه قرار داده است. اخیراً، مطالعات فمینیستی نسبت به جرائم مردان با دیدی انتقادی وارد بررسی شده و زمینه درک و فهم علل و عواملی را که موجب ارتکاب جرم توسط برای مردان و زنان می‌شود فراهم نموده است.

تفکرات فمینیستی، علاوه بر این که جرم‌شناسی را از مطالعات جرم‌شناختی جنسیت مدار بهره مند نموده است، سیاست‌ها و رویه‌های حاکم بر نظام کیفری را نیز تحت تاثیر قرار داده است. به عنوان مثال، می‌توان از ایجاد و رواج سیاست‌های پیشگیرانه در رابطه با جرائم زنان و اصلاحات قانونی، خصوصاً در حوزه خشونت‌ها و آزارهای خانگی و جنسی علیه زنان^۶ نام برد. نتیجه این که جرم‌شناسی فمینیستی به ایجاد یک نگرش و رویکرد متفاوت از جرم منجر شده است.

ب) مبانی نظری جرائم زنان

انواع دیدگاه‌های فمینیستی اگر چه در اصول و مبانی با یکدیگر مشترکند، در تبیین جرم تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. مبانی دیدگاه‌های فمینیستی عبارتند از:

- دیدگاه مبتنی بر نظریه قدرت - کنترل: برخی از پیروان این دیدگاه معتقدند که بنیاد رفتار اجتماعی در داخل خانواده شکل می‌گیرد و غلبه و قدرت مردان و کنترل از سوی آنان در خانواده‌های مردسالار به عنوان مهم‌ترین شاخصه ارتباطات خانوادگی، تعیین‌کننده

6. Naffine, 1997, 2003.

رفتار اجتماعی زنان و مردان است. مطالعات، نشان داده که خانواده‌ها در مورد آزادی و میزان معاشرت دختران و پسران خود تفاوت قائل شده و نسبت به دختران سخت‌گیرتر عمل کرده و برای آنان محدودیت بیشتری قائل می‌شوند. این سخت‌گیری خصوصاً در دوران بلوغ حاد و شدیدتر می‌شود. تحقیقات مذکور بین بزهکاری و طبقه اجتماعی رابطه‌ای مستقیم یافته و معتقد است خانواده‌هایی که از نظر اقتصادی فقیرترند نسبت به آزادی دختران خود سخت‌گیرانه‌تر عمل نموده و بیشتر به ارزش‌های سنتی پای‌بندند. این در حالی است که خانواده‌های مرفه و متمول، آزادی بیشتری برای فرزندانشان قائل هستند. هاگن^۷ معتقد است که معاشرت در خانواده بر مبنای جنسیت تعریف می‌شود. وی تفاوت در میزان معاشرت‌های اجتماعی مبتنی بر جنسیت در خانواده‌ها را علت تفاوت در میزان مجرمیت بین دختران و پسران به شمار می‌آورد. او همچنین نقش‌های خانوادگی را متاثر از روابط جنسیتی در بازار کار که ترسیم‌کننده نقش زن و مرد در خارج از منزل است، می‌داند. بدین ترتیب که شوهر/ پدر را مسئول تامین معیشت خانواده معرفی می‌کند، در حالی که برای زن/ مادر مسئولیت‌های خانگی قائل شده و وی را مسئول اداره امور منزل و مراقبت از فرزندان تلقی می‌کند. در این وضعیت مادر کنترل شدیدتری را نسبت به دخترش اعمال می‌نماید، و او را طوری تربیت می‌کند که مانند مادرش شود یعنی خانه دار، کنترل شده، به دور از ریسک و خطر، و در نتیجه بدور از خلاف و بزهکاری. بالعکس، پسران کمتر تحت کنترل مادران بوده و آزادی و موقعیت بیشتری برای ریسک‌پذیری دارند و احتمال این که درگیر بزه کاری و نابهنجاری‌های اجتماعی شوند بیشتر است.

7. Hagan, 1977.

کنترل مادر بر فرزندان در خانواده هایی که زن و مرد هر دو بیرون از منزل کار می‌کنند و تقریباً هر دو برخوردار از مسوولیتی مساوی در منزل و خارج از منزل هستند، بر فرزندان کمتر بوده، و میزان رابطه والدین با فرزندان دختر و پسر تقریباً یکسان می‌شود. در این شرایط که والدین از اقتدار مساوی در بازار کار و در منزل برخوردارند رابطه شان با فرزندانشان تعدیل شده و دختران و پسرانشان به یک میزان در معرض ریسک پذیری و خطر بزهکاری قرار می‌گیرند.

سایر تحقیقات بر روی بزهکاری جوانان، تئوری هاگن را تایید نمی‌کنند، همچنین تاثیر روابط خانوادگی و نقش زن و مرد را بر بزهکاری نمی‌پذیرند. یکی از نقاط ضعف نظریه هاگن تعریف مضیق آن از کنترل و سلطه‌گری خانوادگی است که محدود به نظارت بر فرزندان در خانواده می‌شود. به علاوه مطالعات میدانی نیز چنین نظریه ای را تایید نمی‌کند. ضمن این که این نظریه تاثیر عوامل اقتصادی بر بزهکاری دختران را نادیده گرفته و به آن توجهی ندارد. عامل مهمی که در تئوری های بعدی در تبیین جرم نقش اساسی داشته است، - دیدگاه مبتنی بر نظریه فقر، بزه دیدگی، و جرائم زنان: طرفداران این نظریه معتقد به وجود رابطه نزدیک بین اقتصاد و جرم هستند و وقوع تحولات اقتصادی در جوامع و تاثیر آن بر موقعیت و وضعیت زنان را توجیه کننده جرائم ارتكابی توسط آنان می‌دانند. براساس این نظریه، تحولات اقتصادی موجب جذب و ورود زنان به بازار کار شده است، اما به دلیل دیدگاه سنتی، زنان در مشاغل مهم و تخصصی به کار گرفته نشده و تنها در امور کم درآمد و سطح پایین به کار مشغول هستند، به طوری که حتی زنان تحصیل کرده، در مواردی که کار یکسان و مشابه با مردان انجام می‌دهند، نسبت به آنان حقوق کمتری دریافت می‌کنند. برخی از جرم شناسان فمینیست با استناد به رابطه بین وضعیت اقتصادی زنان و میزان جرائم آنها به این نتیجه رسیده اند که اگرچه فرصت های مجرمانه برای زنان محدود است، ولی در چند سال گذشته، میزان ارتكاب جرائم مالی توسط آنها، مانند

سرقت از مغازه، صدور چک بلامحل، و تقلب در کارتهای اعتباری افزایش یافته است. مرتکبین این نوع جرائم، طبق مطالعات مذکور، زنان جوان، فقیر، اقلیت های نژادی، شکست خوردهگان تحصیلی، و مادران ازدواج نکرده هستند.^۸

مطالعات آدلر بر روی زنان جوان بیکار در استرالیا نیز، چنین نتیجه ای را مورد تایید قرار می دهد. آدلر با پنجاه زن بیکار بین سنین ۱۶ تا ۱۹ که بیشتر آنها ترک تحصیل نموده و مایل به اشتغال بودند، و برای آنان فقط مشاغل کم درآمد و سطح پایین وجود داشته، مصاحبه نموده است. آنان جرائم کم اهمیت مالی، مثل سرقت لباس و لوازم آرایش از مغازه ها را مرتکب می شدند.^۹ مطالعات کارلن در انگلستان نیز این موضوع را تایید می کند.^{۱۰} به نظر می رسد دلیل روی آوری زنان به جرایم مالی جبران مشکلات و کمبود های مالی آنان است.

علیرغم نتایج حاصله از مطالعات مذکور، واقعیت این است که میزان و اهمیت جرائم ارتكابی زنان به علت قانون مداری آنان کم است. با توجه به دیدگاه سنتی که نسبت به نقش مادری و همسری زنان وجود دارد، نظام کیفری باید با مجرمین این قشر به نرمی و ملاحظت رفتار نموده و آنان را مورد رحم و شفقت قرار دهد و بر آنان آسان گیرد. چنین دیدگاهی مورد حمایت برخی از جرم شناسان قرار گرفته، آنان معتقدند که زنان حتی در مواردی که جرم شان خفیف است و سابقه کیفری ندارند، غالباً به مجازات زندان محکوم شده و کمتر مشمول تخفیف در مجازات قرار می گیرند. به همین دلیل نیز دوره آزادی مشروط آنان عموماً طولانی تر از همان دوره برای مردانی است که مرتکب جرم یکسانی

8. Chesney-Lind, and Sheldon, 1997.

9. Adler, C., 1975.

10. Carlen, P., 1983.

شده‌اند^{۱۱}. انطباق نرم‌های سنتی و جنسیتی با نگرش‌های سنتی نسبت به زنان، باعث می‌شود که نظام کیفری با زنان مجرم به گونه بهتری برخورد نماید. تحقیقات در مورد جرائم مالی دختران در دادگاه‌های نوجوانان، مبین چنین واقعیتی است که قضات، پرسنل دادگاه‌ها و حتی خود والدین نسبت به رفتارهای مخالف با نرم‌های سنتی و جنسی با حساسیت بیشتری برخورد می‌نمایند.^{۱۲}

همین مطالعات نشان می‌دهند که بسیاری از دخترانی که رفتارهای مخالف با نرم‌های اجتماعی دارند، خصوصاً آنهایی که از منزل فرار می‌کنند، خود قربانی سوء استفاده‌های فیزیکی و جنسی در منزل هستند. بنابر این نظریه‌های فمینیستی در بزهدکاری زنان، نباید تأثیرات بزه دیدگی بر ارتکاب جرم را نادیده بگیرند. نتیجه آنکه، مطالعات فمینیستی بر مبنای نظریات مذکور شکل گرفته و هدف اصلی آن مشخص کردن نقش زنان در ارتکاب جرم و در نظام کیفری با بررسی تأثیر عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در یافتن علل جرم و نظریه‌پردازی مجرمانه است. جرم‌شناسی فمینیستی اگر چه هنوز گام‌های اولیه را در توسعه نظام فکری بر می‌دارد، ولی به سرعت در حال پیشرفت است و قطعاً تأثیرات شگرفی بر تبیین علل جرم و الگوهای رفتاری مجرمانه خواهد داشت.

گفتار دوم: جنسیت مونث در آمار جنایی

چنان که قبلاً گفته شد، مطالعات جرم‌شناسی در صددند تا در ارائه آمار جرائم، نقیصه فقدان توجه به جرائم زنان، تا قبل از سالهای ۱۹۶۰ را مرتفع نموده و گزارشاتی در خصوص تبیین رفتار مجرمانه به نحوی که هم مردان و هم زنان را شامل شود، ارائه دهند.

11. McIntosh, 1978.

12. Chesney-Lind, 1992.

پس از این مقطع زمانی است که چنین مطالعاتی تحت عنوان جرم‌شناسی فمینیستی شکل گرفت. البته صرف افزودن کلمه زنان به آمار و الگوهای جرائم ارتكابی توسط مردان، نباید این تصور را ایجاد کند که الگوهای رفتاری زنان و شیوه عمل آنان در ارتكاب جرم، همانند مردان است. چرا که تجارب و سوابق تاریخی، اقتصادی، و اجتماعی زنان در برابر مردان، ما را به نتیجه دیگری رهنمون می‌سازد. آمار، از اساسی‌ترین و مهم‌ترین ابزارهایی است که، علیرغم نواقص، خلاها و محدودیت‌ها در ارائه ارقام واقعی جرم، حاوی اطلاعات ارزشمندی است و تصویری روشن از وضعیت ارتكاب انواع جرائم توسط زنان و مردان ارائه می‌نماید. منابع آماری جرم عبارتند از: آمار بزهکاری پلیسی (ظاهری)،^{۱۳} آمار ناشی از خود - گزارشی مجرمین،^{۱۴} و آمار بزه دیدگی،^{۱۵} که ذیلاً به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف) آمار بزهکاری پلیسی (ظاهری)

آمار رسمی یکی از شایع‌ترین و رایج‌ترین منابع اطلاعاتی است که مورد استفاده عموم قرار می‌گیرد. این آمار مربوط به جرائمی است که توسط پلیس کشف و ثبت شده است. آمار مذکور در کشورهایی مانند انگلستان هر ساله توسط وزارت کشور جمع‌آوری شده و ضمن اطلاع‌رسانی عمومی، مورد استناد محققین و جرم‌شناسان واقع می‌شود. آمار جرائم بر مبنای تفکیک جنسیت چنین تصویری را در سال ۲۰۰۲ میلادی نشان می‌دهد:

- ۸۰٪ از محکومین مذکر هستند.

13. Crime Recorded Statistics.

14. Self-report studies.

15. Victim Survey.

- پسران در سن ۱۹ سالگی و دختران در سن ۱۵ سالگی بیشترین میزان جرم را مرتکب می‌شوند.
- بین ۸۵٪ تا ۹۵٪ از مجرمینی که به جرائم سرقت، مواد مخدر، خسارت جزایی و یا اعمال خشونت بر علیه اشخاص محکوم شده‌اند، مذکر هستند.
- ۹۸٪ از افرادی که به جهت جرائم جنسی مقصر شناخته شده و یا مورد "هشدار"^{۱۶} پلیس قرار گرفته‌اند مذکر هستند.
- در انواع جرائم قابل تعقیب، ۵۷٪ مجرمین زن، نسبت به جرائم سرقت، خرید و فروش اموال مسروقه مقصر شناخته شده و یا مورد هشدار واقع شده‌اند. این نسبت در مورد مردان ۳۴٪ بوده است.
- در ده ساله بین ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲ تعداد مجرمین زن و مردی که مقصر بوده و یا مورد هشدار قرار گرفته‌اند، عموماً کاهش پیدا کرده است.
- علیرغم این، بین سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ تعداد مجرمین مردی که مقصر بوده‌اند ۵٪ افزایش پیدا کرده است. این درصد در مورد زنان ۹٪ بوده است.
- بین سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ جرائم خشونت آمیز علیه اشخاص از طرف مردان ۹٪ و از طرف زنان ۱۸٪ افزایش نشان می‌دهد. جرائم سرقت ۳٪ برای مردان و ۱۴٪ برای زنان، سرقت به عنف ۷٪ برای مردان و ۲۲٪ برای زنان و جرائم مواد مخدر ۱۰٪ برای مردان و ۹٪ برای زنان افزایش نشان داده است.
- در سال ۲۰۰۲ نسبت استفاده از زندان به عنوان اولین انتخاب برای مردان با سن ۲۱ سال به بالا ۳۰٪ بوده است. این نسبت در سال ۱۹۹۲، ۱۸٪ بوده است. همچنین برای زنان در این رده سنی، استفاده از زندان به عنوان اولین انتخاب در سال ۲۰۰۲، ۱۷٪ و در سال ۱۹۹۲، ۶٪ بوده است.

16. Police Warning.

این آمارها که تصویر پیچیده‌ای از بزهکاری ارائه می‌نمایند، نشانگر چند نکته اند:

- اولاً، تایید می‌کنند که جرم یک مشکل و مسئله مرتبط با مردان (جنس مذکر) است. به نظر می‌رسد که مردان نسبت به زنان، جرائم بیشتری مرتکب شده و عمدتاً برای جرائم مهم تر و جدی تری مورد تعقیب قرار می‌گیرند. با این وجود، آمار هم چنین نشان می‌دهد در سالهای اخیر میزان بزهکاری زنان، عمدتاً در قلمرو جرائمی مانند سرقت، سرقت به عنف، جرائم مواد مخدر و جرائم خشونت آمیز علیه اشخاص، افزایش یافته است.
- ثانیاً، به نظر می‌رسد در حالی که روند کلی جرائم رو به کاهش است، سنین نوجوانی برای دختران و پسران هنوز مهم ترین دوره بزهکاری محسوب می‌شود.
- ثالثاً، علی‌رغم اینکه زنان عموماً جرم کمتری مرتکب می‌شوند و نوع جرائم ارتكابی آنان غالباً از شدت و اهمیت کمتری برخوردار است، محکومیت آنان به زندان نسبت به مردانی که جرم یکسانی مرتکب شده‌اند، بسیار بالاتر است. در واقع تعداد زنان زندانی در سالهای اولیه دهه ۱۹۹۰، به طور مداوم و مستمر افزایش نشان می‌دهد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۳، جمعیت زنان زندانی ۱۵۸۰ نفر بود، در حالی که این تعداد در مارس ۲۰۰۴ به ۴۵۸۹ نفر رسید، که ۶٪ از کل زندانیان انگلستان را تشکیل می‌داد،^{۱۷} (آمار سازمان زندان ها، ۲۰۰۴).

ب) آمار مبتنی بر خود-گزارشی مجرمین

نتایج مطالعات مبتنی بر گزارش مجرمین، نشانگر این است که میزان جرائم ارتكابی در جامعه بسیار بالاتر و گسترده تر از میزان جرائمی است که در آمار رسمی منعکس شده

17. HM Prison Service, 2004.

است. از دیگر واقعیاتی که از اینگونه آمارها بدست می‌آید این است که فاصله بین نرخ بزهکاری مردان و زنان کمتر از آن چیزی است که در آمار رسمی منعکس می‌شود. مطالعات مانسی^{۱۸} (۱۹۹۹) کمتر بودن میزان جرائم ارتكابی زنان نسبت به مردان را مورد تایید قرار نداده و معتقد است که تا سن ۱۷ سالگی، جرائم ارتكابی توسط زنان و مردان برابر و یکسان است و تنها بعد از این سن است که میزان جرائم زنان کاهش و میزان جرائم مردان افزایش می‌یابد. هم چنین، مطالعات هایدنسون^{۱۹} (۱۹۹۶) در آمریکا و انگلستان نشانگر آن است که جرائم دختران نسبت به پسران بیشتر از آن است که گزارش می‌شود، به عبارت دیگر فاصله ارتكاب جرم دختران و پسران کمتر از آن است که آمار رسمی نشان می‌دهد، لیکن محکومیت آنان در مقابل پسران کمتر است. در مورد ماهیت جرائم ارتكابی، مطالعات مذکور یافته‌های آمار رسمی را تایید نموده و نشان می‌دهد که غالباً مردان در مقایسه با زنان جرائم مهم‌تر و جدی‌تری مرتکب می‌شوند.^{۲۰}

ج) آمار بزه دیدگی

تحقیقات بزه دیدگی در انگلستان که از سالهای اولیه دهه ۱۹۸۰ شروع شده، نشان می‌دهد میزان جرائم ارتكابی از آنچه که در آمار رسمی جرائم آمده، بسیار بالاتر است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ تنها ۴۳٪ از جرائم ارتكابی به پلیس گزارش شده است.^{۲۱} تحقیقات در خصوص جرم و آمار رسمی جرائم بر مبنای جنسیت نشانگر آن است که:

18. Muncie, 1999.
19. Heidensohn, 1996.
20. Coleman and Moynihan, 1996.
21. Home Office, 2003.

- احتمال این که مردان قربانی جرائم خشونت بار شوند نسبت به زنان بسیار بالاتر است. خصوصاً مردان بین ۱۶ تا ۲۴ سال بیشترین ریسک و خطر پذیری را برای بزه دیدگی دارند. - خشونت خانگی تنها نوع جرم خشونت آمیز است که زنان را نسبت به مردان در حد بسیار بالاتر در معرض ریسک بزه دیدگی قرار می‌دهد.

- مردان نسبت به زنان بسیار بیشتر در معرض تعرض و خشونت از جانب افراد ناشناس قرار می‌گیرند.

- علیرغم این که بیشتر جرائم را مردان مرتکب می‌شوند و در معرض آسیب بیشتری هستند، نگرانی و ترس آنان از بزه دیدگی^{۲۲} از زنان کمتر است. به عنوان مثال، زنان هنگام شب و در تاریکی، کمتر به تنهایی از منزل خارج می‌شوند، عموماً بیرون از منزل احساس امنیت کمتری می‌کنند، و شبها چنانچه در منزل تنها باشند، نسبت به مردان بیشتر احساس ترس و ناامنی دارند^{۲۳}.

گفتار سوم: تحلیل جرم‌شناختی بزهکاری زنان

با مراجعه به آمار، می‌توان گفت زنان به نسبت مردان، جرائم کمتری را مرتکب می‌شوند. در این خصوص دلایل متعددی عنوان شده که ذیلاً به برخی از آنها می‌پردازیم: برخی پایین تر بودن میزان جرائم ارتكابی توسط زنان را واقعی تلقی نموده و معتقدند که نه تنها زنان همانند مردان مرتکب جرم می‌شوند، بلکه نوع و ماهیت جرائم ارتكابی آنان

22. Fear of Crime, Risk of Victimization.

23. Home Office, 2003.

نیز مشابه مردان است. علت پایین تر بودن میزان جرائم زنان به نسبت مردان، عدم انعکاس آن در آمارهای رسمی است.^{۲۴} بازتاب کمتر جرائم زنان در آمار محصول چند علت است: اولاً، انعکاس جرم در آمار، مستلزم گزارش آن از طرف افراد جامعه به پلیس است. توضیح آن که تولید ارقام آماری نتیجه و حاصل روندی پیچیده و چند مرحله ای است. گزارش جرائم توسط آحاد جامعه، تحت تاثیر باورها و نگرش‌های فرهنگی آنان صورت می‌گیرد. عموماً افراد جامعه در صورت مشاهده ارتکاب جرم توسط زنان آن را گزارش نمی‌کنند. عموم مردم بنا بر باورهای فرهنگی، فعالیت مجرمانه را امری مردانه تلقی نموده و نسبت به زنان با تساهل و تسامح برخورد می‌کنند، در نتیجه جرائم آنان کمتر گزارش می‌شود.

ثانیاً، آمار جرائم، بستگی به روش کار و نگرش پلیس به جرائم دارد. پلیس با دریافت گزارش جرم ارتكابی توسط زنان، به دلیل حس ترحم و در نظر گرفتن نقش و جایگاه خانوادگی، مادری و حیثیتی زنان، جرائم ارتكابی آنان را کمتر به ثبت می‌رساند.^{۲۵} این گرایشات و نگرش‌های فرهنگی جنسیتی، ناخودآگاه و به‌طور غیر محسوسی صورت می‌گیرد. پس می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که باورهای فرهنگی نسبت به ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی زنان و مردان باعث می‌شود که زنان در پروسه و روند بزهکاری رسمی نادیده گرفته شوند.

هم چنین آمار بزهکاری زنان، از الگوهای رفتاری خاص جنسیتی که جامعه برای آنان قائل است، متأثر می‌گردد. پاسخ به این سؤال که زنان "اختصاصاً" چه جرائمی را مرتکب می‌شوند، بستگی به نوع الگوی رفتاری دارد که برای آنها در نظر گرفته شده است. به

24. Pollak, 1961.

25. Murgatroyd, 2004.

عنوان مثال، سرقت از مغازه، با در نظر گرفتن ویژگی رفتاری زنان که عموماً به گشت و گذار و خرید از مغازه‌ها علاقه خاصی دارند و وقت زیادی را صرف این کار می‌کنند، قابل توجیه است. این جرم تحت تاثیر چنین نگرشی، جزء جرائمی است که برای زنان طبیعی و عادی محسوب می‌شود.^{۲۶} بنابراین، سرقت از مغازه از جرائم ویژه زنان محسوب می‌شود. به همین ترتیب فحشاء در عمل یک جرم خاص زنان تلقی می‌گردد. اختصاصی قلمداد نمودن فحشاء برای زنان بر اساس باورهای عرفی ای صورت گرفته که در آن، زنان ایزاری در خدمت مردان تلقی شده و پاسخ‌گویی به خواسته‌ها و نیازهای جنسی مرد توسط زن جزء وظایف اساسی وی دانسته شده است. عرف، نقش مردان در مشارکت با زنان را جهت تحقق فحشاء نادیده گرفته، صرفاً زنان را برای عمل مذکور مذمت کرده و برای مردان که مشتریان آنها هستند تقصیر و ذمی قائل نمی‌شود. نتیجه آن که نگرش‌های فرهنگی مذکور نشان می‌دهند، آمار رسمی، منعکس‌کننده واقعیات نبوده و مبتنی بر تعاریف و ساختار قانونی و عرفی از جرم می‌باشد.

به همین دلیل است که نافین^{۲۷} (۲۰۰۳)، معتقد است، حقوق کیفری و کاربرد آن در عمل تحت تاثیر الگوهای رفتاری مردان قرار گرفته و بازتاب استانداردهای رفتاری ای است که مورد قبول مردان می‌باشد. او به عنوان مثال واکنش‌های خشونت آمیزی را که عمدتاً رفتارهای مردانه است، و مبنای قانونگذاری کیفری است، مورد استناد قرار می‌دهد. مک ایتناش^{۲۸} (۱۹۷۸)، نیز ابراز می‌دارد که قوانین کیفری عمدتاً رفتارهای مردان را مورد توجه قرار می‌دهد تا رفتار زنان، و این مسئله بالاتر بودن تعداد محکومیت مردان نسبت به زنان را

26. Morris, 1987.

27. Naffine, 2003.

28. McIntosh, 1978.

در مقابل جرائم ارتكابی، توجیه می‌کند. او معتقد است رفتار زنان در جامعه به لحاظ فرهنگی، به طور غیر رسمی و غیر مستقیم تحت کنترل اجتماعی قرار می‌گیرد. این نظر توسط هایدنسون^{۲۹} (۲۰۰۲)، نیز تایید شده است. وی می‌گوید زنان با معیارهای اجتماعی منطبق ترند تا مردان. وی معتقد است عواملی در اجتماع وجود دارد که از زنان موجوداتی مطیع تر و قانون مدارتر می‌سازد، و این قابل درک و فهم نیست مگر با دقت در ساختارهای فرهنگی مربوط به "جنسیت" و عواملی که رفتار زنان را در اجتماع تنظیم و کنترل می‌کند. این عوامل عبارتند از:

۱) رسانه ها، در رسانه ها، الگوی یک زن "شایسته" و مطلوب و مورد قبول، چه از نظر جسمی و اندامی و حفظ ظواهر، و چه از نظر جلوه های اخلاقی و رفتارهای اجتماعی، با الگوهای یک مرد متفاوت است.

۲) محیط خانه و خانواده، در این محیط زن در شرایطی قرار دارد که از طرفی بر اساس مسئولیت های مادری و انجام وظایف خانه داری تعریف می‌شود، (اوکلی،^{۳۰} ۱۹۸۱) و از طرف دیگر در برابر قدرت طلبی های مرد قرار می‌گیرد، (کارلن،^{۳۱} ۱۹۸۳).

۳) در عرصه عمومی، زن از تعرض هراس داشته و خود را در خطر بزه دیدگی احساس می‌کند، و این ترس، رفت و آمد وی را محدود به محیطی می‌کند که در واقع کمترین ریسک و خطر را برای وی دارد یعنی خانه، (ستانکو،^{۳۲} ۱۹۹۰).

29. Heidensohn, 2002.

30. Oakley, 1981.

31. Carlen, 1983.

32. Stanko, 1990.

۴) در محیط آموزشی و شغلی، زن در طول تاریخ یک موجود عاطفی تلقی و به عدم کفایت عقلی محکوم شده، این نوع نگرش، منجر به کم سواد و دوری وی از محیط های آموزشی و شغلی شده است. زنان، در حال حاضر، هنوز هم در سلسله مراتب اجتماعی دست کم گرفته می‌شوند و از لحاظ جنسیتی با تبعیض مواجه هستند (بنجامین، مائثر و علی، ۲۰۰۳).

۵) در حوزه پزشکی و روان‌شناختی، شرایط اجتماعی و نگرش نسبت به ابعاد فیزیکی و جنبه های روانی زنان به گونه ای است که آنان را فاقد ثبات دانسته و زندگی آنان را مستلزم دخالت و کنترل مردان می‌داند.^{۳۴}

۶) در حوزه قانون‌گذاری، دیدگاه‌ها و الگوهای اجتماعی برای زنان در حوزه قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری جایگاهی قائل نشده و تأثیر آنان را به حوزه های مراقبت، نگهداری و نقش‌های حمایتی محدود می‌کند.^{۳۵}

این نوع دیدگاه‌ها مؤید آن است که تکنیک‌ها و شیوه های کنترل و نظارت اجتماعی برای مردان و زنان متفاوت می‌باشد. هایدنسون (۲۰۰۲) معتقد است که تفاوت در دیدگاه‌های فرهنگی - اجتماعی نسبت به زن و مرد، اختلافات مربوط به جنس را در جرائم رقم زده و نشان گر علت احتمال کاهش جرایم ارتكابی زنان نسبت به مردان در شرایط مشابه است. البته این بدان معنا نیست که هایدنسون معتقد به انفعالی بودن زنان است به این معنا که تحت فرمان عوامل کنترلی غیر رسمی، از ارتكاب جرم بازداشته می‌شوند، بالعکس، او روند پیچیده‌ای را توصیف می‌کند که بر اساس آن "نرم های زن بودن"

33. Benjamin, Mauthner and Ali, 2003.

34. Reissman, 1998.

35. Heidensohn, 1996.

می‌تواند به عنوان یک شیوه کنترل اجتماعی عمل نموده که در آن شرایط، زنان توانمند می‌شوند، می‌آموزند و تمرین می‌کنند که بدن خود را تحت کنترل در آورده و بر خود مسلط باشند. علیرغم همه این‌ها، ممکن است در هر زمان و تحت هر شرایطی همه زنان در مراقبت و تطبیق خود با محیط موفق نشوند، و یا مایل نباشند که چنین عملی را انجام دهند. در آن صورت است که رفتارهای زنان به صورت ناهنجاریهای اجتماعی و یا رفتارهای مجرمانه ظهور و بروز می‌یابد.

الف) همگرایی جنسیتی بین زن و مرد

طی سالهای اخیر تحقیقات و گفتگوهای بسیاری در عرصه سیاسی و اجتماعی در رابطه با علل جرائم زنان، خصوصا جرایم خشونت بار، صورت گرفته است. برمن^{۳۶} (۲۰۰۳) به عنوان مثال، به ایجاد گروه‌های ضد اجتماعی زن، مانند "گنگ دخترها"^{۳۷} که رفتار و شعار آنها "بی قانونی" است، اشاره نموده است. وی هم چنین افزایش مصرف مشروبات الکلی در میان زنان را که در مواردی منجر به بروز رفتارهای خشونت آمیز در آنان می‌شود، به عنوان عاملی در ایجاد تحول در روند بزهکاری زنان معرفی می‌نماید. بنابر این، امروزه زنان نه تنها جرائم بیشتری مرتکب می‌شوند، بلکه بزهکاری آنان به عنوان یک مشکل و معضل اجتماعی مطرح می‌باشد.

هایدنسون^{۳۸} (۱۹۹۶) نیز عقیده دارد که افزایش بزهکاری زنان پدیده جدیدی نیست، بلکه نتیجه آزادی و رهایی آنان از قید سلطه اجتماعی است. سالها قبل پایک^{۳۹} (۱۸۷۶)، بر

36. Burman, 2003.

37. Girls Gangs, known as Ladettes.

38. Heidensohn, 1996: 154.

اساس مطالعات خود بر این باور بود که جرائم زنان محصول ظهور "برابری جنسیتی" است. پولاک^{۴۰} (۱۹۶۱) نیز بر همین اعتقاد بود و به ارتباط بین جرائم زنان و آزاد شدن آنان از قید و سلطه آثار سنتی زنانه تاکید داشت. اما از دهه ۱۹۷۰ به بعد گستره جرائم زنان مورد توجه خاص قرار گرفت و نظر جامعه‌شناسانی چون آدلر^{۴۱} (۱۹۷۵) و سیمون^{۴۲} (۱۹۷۵) را به خود معطوف داشت. آنان در نظریات آزادی خواهانه^{۴۳} خود ابراز نمودند که هر چه زنان بیشتر به آزادی و برابری با مردان دست یابند در میزان و الگوی بزهکاری به مردان نزدیک تر می‌شوند.

منابع اطلاعاتی در مورد جرائم، نظریات همگرایی جنسیتی در مورد رفتارهای جنایی را تا حدودی مورد تایید قرار می‌دهند. به عنوان مثال آمار رسمی، نشان‌گر تغییراتی در میزان بزهکاری زنان و مردان، در طول زمان می‌باشد. به علاوه این آمار، نشان دهنده افزایش چشمگیر محکومیت زنان در جرائم سرقت، سرقت به عنف، جرائم مواد مخدر، و جرائم خشونت بار است.^{۴۴} توضیح آن که تعداد محکومین به طور کلی در دهه اخیر کاهش داشته، اما در این میان تعداد جرائمی که توسط زنان ارتکاب یافته و منجر به دستگیری و محکومیت آنان شده، در مقایسه با گذشته افزایش یافته است.^{۴۵} افزایش چشمگیر و بی

39. Pike, 1876.

40. Pollak, 1961.

41. Adler, 1975.

42. Simon, 1975.

43. Liberation hypothesis.

44. Home Office, 2003.

45. Burman, 2003.

سابقه جمعیت زندانیان زن در انگلستان، طی سالیان اخیر، نیز شاهدی بر کم شدن فاصله بین بزهکاری زنان و مردان می‌باشد.

دقت بیشتر در این مسئله، نشان می‌دهد، نظریه مذکور که مبتنی است بر نزدیک شدن میزان جرائم زنان به جرائم مردان باید مورد توجه و بررسی دقیق تر قرار گیرد. اگر چه ارقام بزهکاری زنان نسبت به گذشته در حال افزایش است، ولی هنوز در بسیاری از جرائم فاصله ارقام بزهکاری زنان، با مردان زیاد است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۲ تعدادی از جرائم افزایش یافته زنان، ناشی از محکومیت آنان به جهت عدم پرداخت "مجوز تلویزیون"^{۴۶} بوده است^{۴۷}.

به علاوه، درصد ارتکاب جرائم خشونت بار توسط زنان نسبت به آمار کل جمعیت زنان بسیار کم است حتی برخی تحقیقات نشان می‌دهد که میزان ارتکاب این گونه جرائم، طی چند سال گذشته ثابت مانده و افزایش چشم گیری نداشته است.^{۴۸} در حالی که جرائم خشونت بار هنوز هم جزء جرائم مردانه محسوب می‌شود، مطالعات تطبیقی دراز مدت، نشان گر کاهش ارتکاب جرائم خشونت بار در هر دو جنس زن و مرد می‌باشد.^{۴۹} یکی دیگر از سوالات اساسی این است که آیا جرائم خشونت بار طی زمان، روندی افزایشی داشته یا روندی رو به کاهش؟ پاسخ به این سوال به جهت وجود عواملی مانند تحولات در روند جرم‌انگاری، تغییر در نحوه ثبت جرائم توسط پلیس و تغییر در میزان استفاده از مجازات‌هایی مانند زندان طی زمان، مشکل و پیچیده می‌باشد.

46. TV. Licence.

47. Home Office, 2003.

48. Ibid.

49. Home Office, 2003.

بنابراین و به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که، برای نظریات مبتنی بر همگرایی جنسیتی در بزهکاری، شواهد و مستندات محکم وجود ندارد و اکثر محققین معتقدند که میزان بزهکاری زنان طی چند سال گذشته عموماً ثابت مانده، مگر در مواردی مانند جرائم کم اهمیت مالی، مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر^{۵۰}. کاهش فاصله بزهکاری زنان و مردان محدود به رفتارهای مجرمانه یا برخی جرائم خاص می‌باشد، و یا منبعث از رویه‌های جمع‌آوری آمار و اطلاعات و یا تحول در رویه‌های اجرای قانون است^{۵۱}. نتیجه آن که هنوز هم اکثریت محکومین را، حتی در مورد جرائمی که در آنها همگرایی بین دو جنس صورت گرفته، مردان تشکیل می‌دهند.

ب) تحلیل بزهکاری زنان

بسیاری از نتیجه‌گیری‌های مرتبط با بزهکاری مبتنی بر تحلیل‌های متفاوتی است که نسبت به بزهکاری مردان و زنان وجود دارد. توضیح آن که، از لحاظ اجتماعی، ارتکاب جرم در مورد مردان یک کردار و واکنش "عادی" و "طبیعی" محسوب می‌شود که در پاسخ به عوامل متعدد و هدایت‌کننده مانند مشکلات زندگی، تشویق و تاثیر هم سن و سالان، ضرورت و نیاز، طمع، و امثال اینها، شکل می‌گیرد.

بالعکس، در مورد زنان، از آنجا که رفتار مجرمانه در آنان کمتر دیده می‌شود، نقض قوانین کیفری یک پدیده غیرعادی و نامانوس محسوب می‌شود که نیازمند تبیین و توجیه است. از طرفی بزهکاری زنان با نقض باورهای جنسیتی اجتماعی همراه است و به عبارت دیگر، مخالف ویژگی‌های طبیعی زنان و مورد قبول جامعه است، در نتیجه مجرمیت زنان،

50. Belknap, 2001.

51. Smart, 1982; Belknap 2001.

ناشی از عدم توفیق آنان در تطبیق خود با ویژگی‌های طبیعی و گرایش‌های بیولوژیکی زنانه است و یا آن طور که شوالتر^{۵۲} (۱۹۸۷) بیان می‌کند، به عنوان یک "بیماری زنانه" مطرح می‌شود که با عدم عقلانیت و عدم ثبات روانی همراه است. پدیده‌ای که زنان را در معرض "بزه کاری مضاعف"^{۵۳} قرار می‌دهد.

تحلیل امروزی از بزه‌کاری زنان، مدرن و کاملاً متحول گشته، به طوری که با توجیهات و فرضیات کلیشه‌ای و سنتی در خصوص انگیزه آنان برای ارتکاب جرم متفاوت است، و بحث جدیدی را مبنی بر این که بزه‌کاری زنان کاملاً عقلانی و هدفمند است، مطرح می‌کند. به عنوان مثال، کارلن^{۵۴} (۱۹۸۵، ۱۹۸۸) معتقد است که بروز رفتار مجرمانه در زنان، حاصل یک تصمیم‌گیری خودآگاهانه است و می‌تواند با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی، اجتماعی آنان مورد توجه و تبیین قرار گیرد. همچنانکه مطالعات بر روی "گنگ دختران" و زنانی که به خاطر ارتکاب جرائمی مانند ضرب و شتم شدید و سرقت‌های به‌عنف دستگیر شده‌اند، از نظر انگیزه ارتکاب جرم، تفاوت خاصی را بین زنان و مردان نشان نمی‌دهد. جرائم خشونت‌آمیز در زنان عمدتاً برای کسب منافع مادی و یا تامین هزینه‌های مواد مخدر صورت می‌گیرد.^{۵۵} البته در تبیین جرائم زنان توضیح مستقل و واحدی وجود ندارد و انگیزه آنان برای ارتکاب جرم معلول علل متعدد است. بنابراین باید از ارائه تحلیل جرم، صرفاً با در نظر گرفتن جنسیت پرهیز نمود و عوامل

52. Showalter, 1987.

53. Double Criminalisation.

54. Carlen, 1985; 1988.

55. Miller, 1998; 2001; Sommers and Baskin, 1993.

جنسیتی را در ارتباط و در کنار سایر عوامل مانند سن، نژاد و طبقه اجتماعی مورد بررسی قرار داد.

ج) تحلیل بزهکاری مردان

به عقیده هایدنسون^{۵۶} (۱۹۹۶) در جرم‌شناسی، همان طور که در تحلیل بزهکاری زنان، دیدگاه‌ها و باورهای فرهنگی موثر است، برای تحلیل بزهکاری مردان و الگوهای رفتاری مجرمانه آنان نیز باید چنین نگرش‌هایی مورد توجه و تبیین قرار گیرد. آمار، همواره حاکی از درصد بالای جرایم مردان نسبت به زنان است به طوری که مردان هم بیشتر قربانی جرم بوده‌اند و هم بیشتر به تکرار جرم پرداخته و در جرائم خشونت بار مشارکت کرده‌اند. سؤال این است که چه ویژگی‌ها و یا چه عواملی مردان را در معرض بزهکاری قرار می‌دهد؟

از نظر تاریخی، ارتکاب جرم برای مردان همیشه عادی و رایج بوده و هرگز جرم شناسان در پی تحقیق و بررسی این که چرا مردان به لحاظ جنسیتی مرتکب جرم می‌شوند، بر نیامده‌اند. ماهیت وجودی "مرد بودن"^{۵۷} همیشه با جرم همراه بوده و این موضوع هرگز مورد سوال و مناقشه قرار نگرفته است.^{۵۸} آن طور که سیم^{۵۹} (۱۹۹۴) نقل می‌کند، تحقیقات جرم‌شناسی همواره مردانی را مورد مطالعه قرار داده که "مجرم" هستند، نه مجرمینی که "مرد" هستند. طی دو دهه اخیر، با رواج مطالعات فمینیستی، جرم‌شناسان در پی تحقیق در

56. Heidensohn, 1996.

57. Masculinity; maleness.

58. Winlow, 2004.

59. Sim, 1994.

خصوصاً رابطه بین "جرم" و "مرد بودن"، با تکیه بر عامل جنسیت بر آمده اند. در همین رابطه، با مطالعات مبتنی بر جنسیت، بررسی‌هایی بر روی هم‌جنسان^{۶۰} انجام داده‌اند تا به رابطه بین عوامل جنسیتی و جرم در ابعاد وسیع‌تری پی ببرند.^{۶۱}

تحلیل جرم بر مبنای ویژگی‌های جنسیتی در مورد مردان، خصوصاً بعد از دهه ۱۹۹۰ بسیار متداول شد. از آن تاریخ به بعد، اکثر مطالعات جرم‌شناسی بر رابطه بین جرم و "مرد بودن" متمرکز شده‌اند.^{۶۲} این مطالعات عمدتاً در صدد آنند تا بفهمند که چرا مردان بیشتر مرتکب جرم می‌شوند، و چرا آنان، چه در سطح فردی، به عنوان یک خصیصه درونی، و چه در سطح اجتماعی، رفتار خشن‌تری در مقایسه با زنان دارند. متخصصان این رشته هم چنین این سوال را مطرح می‌کنند که چرا بعضی از مردان بیشتر تمایل به ارتکاب جرم دارند یا رفتار آنان نسبت به سایر مردان خشن‌تر است.^{۶۳} ذیلاً به بررسی برخی از این مسائل می‌پردازیم:

(۱) نقش‌های جنسیتی

بحث و گفتگو بر روی بزهکاری مردان نمی‌تواند جدا و مستقل از ساختارهای جنسیتی اجتماعی و اهداف مورد نظر آن، انجام گیرد. مردان در جامعه الگوهای رفتاری و معیارهای جنسیتی را می‌آموزند ضمن آنکه از طرف خانواده و جامعه کنترل و سخت‌گیری کمتری نسبت به آنان اعمال می‌گردد. از طرف دیگر به آنان گفته می‌شود که بایستی از

60 .Gay studies.

61 .Connell, 1987; Morgan, 1992.

62 .Newburn and Stanko, 1994; Bowker, 1998; Messerschmidt, 1994; 1997.

63 .Bowker, 1998.

رفتارها و ویژگی‌های زنانه پرهیز نمایند. لذا آنان می‌آموزند که مرد بودن یعنی خشن بودن، ترس و واهمه نداشتن، و غیر عاطفی بودن.^{۶۴} جرائم ارتكابی از جانب مردان ارتباط مستقیم با ویژگی‌ها و خصلت‌هایی دارد که اجتماع برای آنان تعریف می‌کند. نمونه‌هایی از این خصلت‌ها و رفتارها عبارتند از:

- الگوهای رفتاری در خانواده: الگوهای رفتاری کودکان با پیروی از الگوهای رفتاری والدین شکل می‌گیرد. بنا براین، پسران در خانواده می‌آموزند که "مرد بودن" یعنی چه و مستلزم اعمال چه نوع رفتارهایی است. این که مردان اجازه انجام چه کارهایی را دارند و چگونه باید در جامعه ظاهر شوند، از آموزه‌های خانوادگی است.^{۶۵} در این روند پسران می‌آموزند که نسبت به دختران از آزادی بیشتری بهره‌مند بوده و حق‌گذران اوقات فراغت در بیرون از منزل را دارند چرا که سخت‌گیری کمتری نسبت به نحوه تردد و میزان ساعات حضور آنان در خانه انجام می‌گیرد. ضمن آنکه مستقیم یا غیر مستقیم می‌آموزند که معاشرت آنان با دیگران و حتی رفتارهای ضد اجتماعی شان کمتر با واکنش و مخالفت روبرو می‌شود. از طرف دیگر پسران به طور معمول با ابراز عشق و محبت از سوی والدین خود کمتر مواجه بوده و رفتارهای خشن و غیر عاطفی در خانواده نسبت به خود را، عادی و قابل قبول تلقی می‌کنند.^{۶۶}

- نقش‌های رفتاری در رسانه‌ها: رسانه‌ها نقش‌های اجتماعی زن و مرد را ترسیم و در قالب برنامه‌ها منعکس می‌کنند.^{۶۷}

64. Walklate, 2001.

65. Oakley, 1972.

66. Farrington and Painter, 2004.

67. Surrette, 1998.

- ورزش و فعالیت‌های تفریحی: در جوامع، فرهنگ حاکم بر ورزش به گونه ای است که "خشن" بودن مردان، مورد تشویق قرار می‌گیرد. در ورزش‌ها اعمال خشونت مردان بر علیه یکدیگر با جایزه و تشویق پاسخ داده می‌شود.^{۶۸}

- سیاست‌های قانونی و اجتماعی: بر اساس الگوهای ارائه شده در جامعه که مورد تأیید قانون گذار نیز هست، نقش‌هایی مانند "نان آوری" و ریاست و تصمیم‌گیری در امور مهم و عقلانی، به مردان سپرده شده است.^{۶۹}

بنابر آنچه تاکنون گفته شد، تحلیل نقش‌های جنسیتی مستلزم بررسی شیوه ای است که از کودکی آغاز و تا بزرگسالی ادامه می‌یابد. در این روند افراد به نقش‌های جنسیتی خود واقف می‌شوند. ضمن آنکه این نقش‌ها در گذر زمان از طریق آموزش و کسب تجربه درون افراد نهادینه شده و جزئی از شخصیت آنان می‌شود. شناخت و آگاهی نسبت به این روند مستلزم بررسی مراحل متفاوت و برداشتن گام‌های مهمی است که درک روابط جنسیتی در اجتماع و شناخت ماهیت جنسی جرم را برای جرم‌شناسان تسهیل می‌کند.^{۷۰}

۲) الگوهای قدرت و کنترل

استالتنبرگ^{۷۱} (۲۰۰۰) معتقد است نقش‌های زن و مرد به لحاظ ارزشی یکسان و برابر نیست. او تأکید می‌کند "نقش‌های جنسیتی مرد" که توسط ساختارهای اجتماعی تعیین و تعریف می‌شود، منبع و ریشه اصلی بی‌عدالتی و تبعیض جنسیتی است، تعریفی که مبنای

68. Williams and Taylor, 1994.

69. Hobson, 2002; Weitz, 1998.

70. Stoltenberg, 2000; Walklate, 2001.

71. Stoltenberg, 2000: 27.

تفوق و برتری قدرت مردان و سوء استفاده جنسی آنان از زنان است. چنین الگوی ارتباطی مبتنی بر قدرت و کنترل، در جرائم نیز مشهود بوده و تفاوت جنسیتی را در این رابطه تبیین می‌کند. فمینیست‌های رادیکال در این خصوص این گونه تحلیل می‌کنند: سیستم روابط اجتماعی مبتنی بر پدرسالاری مستبد و سلطه‌گر، بر جنس خود متکی است و بر جنس دیگر حکومت می‌کند. این رویه‌ای است که بر اساس آن سلطه مرد از طریق زور و غلبه جنسی تحقق می‌یابد. در جرائم نیز چنین ارتباطی حاکم است، مثلاً جرائمی از قبیل تجاوز به عنف، ضرب و شتم، فحشاء، تولید تصاویر و نوشتجات مستهجن و غیر اخلاقی، هم چنین سوء استفاده‌های شغلی و خدماتی از زن در خانه و در محیط‌های شغلی، گفتارهای جنسیت‌مدارانه و مزاحمت‌های زبانی و رفتاری، همه تاکتیک‌هایی است مردانه، جهت اعمال کنترل و قدرت که کاملاً ریشه در میل به تفوق و سلطه جویی در مرد دارد. لازم به ذکر نیست که این رفتارها و رفتارهای مشابه منجر به تحقیر و فرودستی زن و بالادستی و افزایش برتری طلبی در مرد می‌شود.^{۷۲} بدیهی است که چنین الگوی ارتباطی امری "طبیعی" نیست، بلکه مردان در عرصه اجتماع و از طریق رویه‌های رفتاری حاکم بر جامعه در تعیین نقش‌های جنسیتی شان این سلطه طلبی را می‌آموزند و یاد می‌گیرند که مردانگی تکامل یافته، مبتنی بر اعمال زور، قدرت، سلطه و خشونت است، و این تنها جلوه و نماد سازگار با ماهیت "مردانگی" است. ویژگی‌هایی که قوانین و ارزش‌های فرهنگی نیز بر آنها صحنه گذاشته و مورد تایید قرار می‌دهند.^{۷۳}

بدیهی است که همه مردان یکسان نبوده، مرتکب جرم نمی‌شوند، اعمال خشونت نمی‌کنند و یا متجاوز به عنف نمی‌گردند. به همین ترتیب همه قربانیان جرم نیز زنان نمی‌

72 . Messerschmidt, 1993.

73 . Biddulph, 1994; Seidler, 1989; Wietz, 1998.

باشند. همه رفتارهای خشونت آمیز و خشونت های جنسی مختص مردان نبوده و زنان نیز در مواردی از چنین تاکتیک های قدرتی استفاده می کنند و دیگران را تحت سلطه قرار می دهند. اگر چه این نسبت در زنان کمتر از مردان است. آنان که این ویژگی ها را مختص یک جنس می دانند، دچار تضاد شده و نمی توانند خشونت زنان و یا تحول ایجاد شده در آنان را در خانواده های مردسالار توجیه و تبیین کنند. بنابر این نباید تنها جرائم مردان را منحصر به ویژگی های فوق و مختص ایشان دانست، اگر چه در بسیاری موارد وجود چنین ویژگی هایی می تواند در درک و فهم علت ارتکاب جرائم توسط مردان موثر و مفید باشد.^{۷۴}

۳) "مردانگی" و "هویت های مردانه"^{۷۵}

"مردانگی" و "هویت مردانه" عبارت است از ویژگی هایی در مردان که هویت آنان را تشکیل داده و از آنان جدایی ناپذیر می باشد. به عبارت دیگر، مردانگی و هویت مردانه تلقی مردان از خودشان و مرد بودنشان را می سازد. طی چند دهه اخیر، مطالعات در خصوص مفهوم "مردانگی" افزایش یافته است. تحقیقات در این مورد نشان می دهد که هویت مردانه، تحت تاثیر جغرافیا (مکان) و زمان های متفاوت تغییر می کند، به طوری که متناسب با عوامل زمان و مکان، مدل های مختلفی از "مردانگی" و پدر سالاری ظهور می کند. در این زمینه، تحقیقات کانل^{۷۶} (۱۹۹۵ و ۱۹۸۷)، سهم ویژه ای در درک و فهم ارتباط بین انواع مدل های "مردانگی" و "هویت های مردانه" داشته است. کانل (۱۹۹۵)، در

74. Hearn, 2003.

75. Masculinity and Masculine Identity.

76. Connell, 1995, 1987.

تحقیقات خود حیطة و محدوده ای از ویژگی‌های مردانه را مشخص و تعیین نموده و تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی را در این خصوص مورد تأکید قرار داده است. او معتقد است، در هر عصر و دوره ای می‌توان بین "مردانگی" برتر و غالب، که در جوامع فعلی اروپایی، مخصوص سفید پوستان و طبقه متوسط و مرفه اجتماعی است، و "مردانگی" مغلوب و پیرو، که فاقد این ویژگی هاست تفکیک و تمایز قائل شد. "مردانگی" غالب، بر اساس نظر کانل، یک الگوی ایده‌آل فرهنگی است که در مردان یک حس فردی نسبت به "مرد بودن" شان ایجاد می‌کند. این در حالی است که شاخص‌ها و ویژگی‌های ایده‌آلی در مورد مفاهیم "مرد بودن" و "زن بودن" تعریف می‌شود و این مفاهیم از معانی غیر مطلوب و مذموم تفکیک می‌شود. بر مبنای این الگو، یک مرد "موفق" لازم است از هر آن چه در جامعه، "غیر مردانه" محسوب می‌شود فاصله گرفته و از آن دوری گزیند. بنا بر این "مردان واقعی" خود را از خصوصیات دون و احساسات و عواطف زنانه جدا نموده و ویژگی‌هایی مانند ترحم و دلسوزی، ترس و هراس و اضطراب و عدم قاطعیت را شایسته خود نمی‌بینند.^{۷۷}

استالنتبرگ^{۷۸} عنوان می‌کند که اگر چه از نظر فرهنگی و تئوریک مفاهیمی مانند "مردانگی" وجود دارد، ولی در واقع چیزی به نام "مردان واقعی" موجودیت خارجی ندارد. این مفاهیم در جوامع فقط به صورت یک ایده مطرح شده‌اند و سعی و تلاش در جهت تحقق و نزدیک شدن به الگوی مذکور به عنوان الگوی مطلوب وجود دارد. به دلیل تحقق این مفاهیم است که مردان تلاش می‌کنند زنان را به تبعیت و پیروی وادارند. در این جاست که ویژگی‌هایی مانند "زن صفتی" برای مردان به عنوان یک لقب و صفت توهین

77. Mosher and Thomkins, 1988.

78. Stoltenberg, 2000.

آمیز و تحقیر آمیز مطرح می‌شود. از طرف دیگر، ممکن است صفات و ویژگی‌هایی که در جامعه برای مردان نامطلوب و ناپسند است، یک سری محدودیت‌ها و محرومیت‌های قانونی، فرهنگی یا اجتماعی برای ایشان ایجاد نماید. به عنوان مثال، برای مردان گرایش جنسی نسبت به هم جنس، نامطلوب و "غیر مردانه" محسوب می‌گردد. به همین دلیل در جوامع مختلف، مردان هم جنس‌گرا با برچسب‌های سنتی و عرفی و احیاناً قانونی مواجه شده و بدین وسیله مورد تحقیر و ذم قرار می‌گیرند.

تحقیقات کانل نشان می‌دهد که در هر مقطعی از زمان، ساختارهای اجتماعی، مفاهیم "مرد بودن" و "زن بودن" و روابط بین جنس‌های مختلف، بر مبنای عوامل متفاوتی مانند سن، طبقه اجتماعی، تفاوت‌های نژادی، درجه تفوق و برتری و سلطه یک جنس بر جنس دیگر را تعریف و تعیین می‌کند. این ساختارها ویژگی‌های جنسیتی خاصی را در هر مقطع زمانی در جامعه ایجاد می‌کنند که ممکن است مورد چالش واقع شده، دچار تغییر و تحول شوند و یا در برهه‌های زمانی مختلف دوران "بحران" را طی کنند. کانل به طور خاص، با تاکید بر مفاهیم ساختاری اجتماعی جنسیت و ایده مردانگی غالب و رابطه آن با قدرت بدنی مردان، بر اهمیت درک بزهکاری مردان، بزه دیدگی آنان و مشارکت‌شان در کنترل جرم متمرکز می‌گردد. در این رابطه، وی معتقد است مردانی که در چارچوب ساختار اجتماعی جنسیتی قرار نگرفته و بالعکس تحت تاثیر قدرت جنسیتی مغلوب قرار می‌گیرند، قربانیان جرم هستند که نسبت به آنان جرائم جنسی یا خشونت بار اعمال می‌گردد. در این موارد، ممکن است مردان "بزه‌دیده"، به جهت درک و تلقی ای که به عنوان "مرد" از خودشان دارند، و به دلیل تجاری که در نظام قضایی و نظام حمایتی از بزه دیدگان، کسب می‌کنند، دچار مشکل شوند.^{۷۹}

79. Stanko and Hobdel, 1993; Goodey, 1997; McMullan, 1990; Gadd, et.al. 2002.

مردان هویت مردانگی خود را، از طریق دسترسی به منابع قدرت، مانند شغل، طبقه و موقعیت اجتماعی، ایجاد و حفظ می‌کنند.^{۸۰} بدیهی است که این موقعیت (اجتماعی) متأثر از عوامل و متغیرهایی مانند سن، وضعیت اقتصادی-اجتماعی و تفاوت های نژادی است. به عنوان مثال، تاثیر نژاد بر ساختارهای اجتماعی مردان و تعیین هویت مردانگی آنان و رابطه آن با ارتکاب جرم از طرف ایشان، مورد بررسی قرار گرفته است. جرم‌شناسان بر این باورند که تحت تاثیر شیوه ها و رویه های پیچیده ای، سیاه پوستان دچار مردانگی مغلوب شده و سفیدپوستان در وضعیت مردانگی غالب قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، تفاوت در امکان دسترسی به منابع قدرت، عاملی است که در ایجاد و تثبیت چنین وضعیتی تاثیر فراوان دارد. این رویه در مردانی که فاقد امکانات و قدرت اجتماعی هستند، مکانیسمی ایجاد می‌کند تا با هدف جبران عدم قدرت، به جرم، خشونت، جرایم مواد مخدر، و رفتارهای مخاطره آمیز دست بزنند.^{۸۱} کاتز (۱۹۹۵) در جهت اثبات این مطلب، به دوره سرمایه داری فراصنعتی اشاره می‌کند که در آن بر اثر افزایش بی ثباتی اقتصادی، الگوهای مردانگی غالب دچار تغییر و تحول شد و در طبقات اجتماعی نوعی جابجایی ایجاد نمود. مواجهه مردان با تحولات پیش آمده، به صورت قدرت نمایی و اعمال خشونت های فیزیکی کاملاً مشهود بود.^{۸۲} دیگر محققین نیز در دوره های تحول اقتصادی و جابجایی طبقات اجتماعی و تحت تاثیر آن ظهور واکنش های سوء رفتار با دیگران و اعمال رفتار های خشونت آمیز را تایید نموده‌اند.^{۸۳} به عنوان مثال، وینلو (۲۰۰۴) معتقد است

80. Messerschmidt, 1998, 1994, 1993.

81. Katz, 1995; Hobbs et. al, 2003; Winlow, 2004.

82. Bloor, et.al., 1998.

83. Surette, 1998; Winlow, 2004.

که لازم است، جرائم جوانان، خصوصا جرائم خشونت آمیز آنان، با در نظر گرفتن موقعیت اقتصادی آنان و نیاز ایشان به کسب اعتبار مردانگی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. چنین تحلیلی از "مردانگی" در درک و فهم جرائم مردان سهم بسزایی دارد، اگر چه همه جرائم با این نوع تحلیل قابل توجیه نمی‌باشند، چراکه مردان در برخی موارد به دلایل دیگری مانند هیجان، تفریح، مخاطره، و ... مرتکب جرم می‌شوند.^{۸۴} هم چنین لازم است به لذت و رضایت‌مندی حاصل از ارتکاب جرم به عنوان یکی از دلایل ورود به این عرصه نیز توجه نمود.^{۸۵} به علاوه، همان‌طور که واکلیت (۲۰۰۱) اشاره می‌کند، بسیاری از جرائم دیگر تحت تاثیر سایر عوامل سیاسی و یا عوامل اجتماعی و با شیوه‌ای خاص انجام می‌گیرند، که مستلزم طرح بحث‌های دیگری است و از حوزه مبحث فعلی خارج است.



84. Katz, 1998.

85. Campbell, 1993.

نتیجه‌گیری

انحصارگرایی جنسیتی و اختصاص آمار جرائم به مردان در طول زمان، رویکردهای فمینیستی را ایجاد نموده و مباحثی را در جهت توجیه و تبیین جرم بر پایه گرایشهای جنسیتی مطرح نموده است. افزایش میزان جرائم ارتكابی مردان نسبت به زنان در آمارها، و شدت و خشونت انواع جرائم ارتكابی آنان به لحاظ ماهیت، نسبت به زنان، فمینیستها را بر آن داشت تا به بررسی صحت و سقم یافته‌های آماری بپردازند. فمینیستها با تحلیل این یافته‌ها، افزونی میزان و شدت جرائم مردان نسبت به زنان را در قالب دو نظریه مطرح نمودند: اول آن که، ارائه نقش‌های جنسیتی و تعریف ساختارها و ویژگی‌های جنسیتی در اجتماع برای هر یک از زنان و مردان، مهمترین علت تبیینی در جهت الگوهای رفتاری و مجرمانه می‌باشد. دوم آن که، حضور و نوع فعالیت‌های مردان در عرصه اقتصاد و اجتماع فرصت‌های مجرمانه را برای آنان فراهم می‌نماید. هم‌چنان که بزهکاری زنان نیز با هدف کسب موقعیت‌های برابر با مردان افزایش نشان می‌دهد. بنابراین، مطالعات فمینیستی، فعالیت‌های مجرمانه را بر الگوهای هویتی تعریف شده با جنس، مبتنی نموده و معتقد است که ایجاد تحول و تغییر رویکردها در درک و فهم اجتماعی از ویژگی‌ها، نقش‌ها، و ساختارهای شخصیتی زن و مرد، می‌تواند در تعیین الگوهای رفتارهای مجرمانه آنان تأثیری مستقیم و اساسی داشته باشد و ماهیت، شدت، میزان و نوع ارتكاب جرم توسط آنان را مشخص کند.

فهرست منابع انگلیسی

1. Adler, F. (1975), *Sisters in Crime: The Rise of the New Female Criminal*, New York, McGraw-Hill.
2. Belknap, J. (2001), *The Invisible Woman, Gender, Crime and Justice*, Belmont: Wadworth.
3. Benjamin, S. Mauthner, M. and Ali, S. (2003), *The Politics of Gender and Education: Critical Perspectives*, Macmillan.
4. Biddulph, S. (1994), *Manhood*, Sydney: Finch.
5. Bloor, M. et. al., (1998), 'The body as a chemistry experiment: steroid use among South Wales bodybuilders' in S. Nettleton and J. Watson (eds.) *The Body in Everyday Life* London: Routledge.
6. Bowker, L. H. (ed), (1998), *Masculinities and Crime*, London: Routledge.
7. Burman, M. (2003), 'Girls Behaving Violently', *Criminal Justice Matters*, 53, 20-21.
8. Campbell, B. (1993), *Goliath: Britain's Dangerous Places*, London: Virago.
9. Carlen, P. (1983), *Women's Imprisonment*, London: Routledge and Kegan Paul.
10. Carlen, P. (1985), 'Law, Psychiatry and Women's Imprisonment: A Sociological View', *British Journal of Psychiatry*, 146, 618-21.
11. Carlen, P. (1988), *Women, Crime and Poverty*, Milton Keynes: Open University Press.
12. Chesney – Lind, M. and Sheldon (1997), *The Female Offender: Girls, Women and Crime*, WCJS: USA.
13. Chesney – Lind, M. (1992), *Girls, Delinquency and Juvenile Justice*, WCJS: USA.
14. Coleman, C. and Moynihan, J. (1996), *Understanding Crime Data*, Milton Keynes: Open University Press.
15. Connell, R. W. (1995), *Masculinities*, Oxford: Polity Press.
16. Connell, R. W. (1987), *Gender and Power*, Oxford: Polity Press.
17. Farrington, D. and Painter, K. (2004), *Gender differences in Risk Factors for Offending, Home Office Findings 196*, London: Home Office.
18. Gadd, D. et. al., (2002), *Domestic Abuse against Men in Scotland*, Edinburgh: Scottish Executive.
19. Goodey, J. (1997), 'Boys don't cry: Masculinities, fear of crime, and fearlessness', *British Journal of Criminology*, 37 (3), 401-18.
20. Hagan, J. (1977), *The Disreputable Pleasures*, Toronto: McGraw-Hill.
21. Hearn, J. (2003), 'Just Men Doing Crime', *Criminal Justice Matters*, 53, 12-13.
22. Heidensohn, F. (1968), 'The Deviance of Women: A Critique and an Enquiry' *British Journal of Sociology*, 19 (2).
23. Heidensohn, F. (1989), 'Gender and Crime', in *Crime and Society*, Macmillan, Britain.
24. Heidensohn, F. (1996), *Women and Crime*, 2nd Edition, Basingstoke: Macmillan.

25. Heidensohn, F. (2002), 'Gender and Crime' in Maguire, R. Morgan and R. Reiner (eds), *The Oxford Handbook of Criminology*, Oxford: Oxford University Press.
26. HM Prison Service (2004), *Female Prisoners*, UK.
27. Hobbs, D. Et. al, (2003), *Bouncers: Violence and Governance in the Night-time Economy*, Oxford: Oxford University Press.
28. Hobson, B. (2002), *Making Men into Fathers: Men, Masculinities and the Social Politics of Fatherhood*, Cambridge: Cambridge University Press.
29. Home Office (2003), *Criminal Statistics for England and Wales, 2002*, London: HMSO.
30. Katz, J. (1995), 'Advertising and the construction of violent, white masculinity' in G. Dines and J. M. Humez (eds), *Gender, Race and Class in Media*, London: Sage.
31. McIntosh, M. (1978), 'The State and the Oppression of Women' in A. Kuhn and A. Wolpe (eds) *Feminism and Materialism*, London: Routledge and Kegan Paul.
32. McMullan, R.J. (1990), *Male, Rape: Breaking the Silence on the Last Taboo*, London: Unwin.
33. Messerschmidt, J.W. (1993), *Masculinities and Crime: Critique and Reconceptualisation of Theory*, Totowa, NJ: Rowman and Littlefield.
34. Messerschmidt, J.W. (1994), 'Schooling masculinities and youth crime by white boys' in T. Newburn and E.A. Stanko (eds) *Just Boys Doing Business? Men, Masculinities and Crime*: Rowman and Littlefield.
35. Messerschmidt, J.W. (1997), *Crime as Structured Action*, London: Sage.
36. Messerschmidt, J.W. (1998), 'Men victimising men: the case of Lynching, 1865-1900' in L. Bowker (ed) *Masculinities and Violence*, London: Sage.
37. Miller, J. (1998), 'Up it Up: Gender and the Accomplishment of Street Robbery' *Criminology*, 36 (1), 37-66.
38. Miller, J. (2001), *One of the Guys: Girls, Gangs and Gender*, Oxford: Oxford University Press.
39. Morgan, D.H.L. (1992), *Discovering Men*, London: Routledge.
40. Morris, A. (1987), *Women, Crime and Criminal Justice*, Oxford: Basil Blackwell.
41. Mosher D.L. and Thomkins, S.S. (1988), 'Scripting the macho man: Hypermasculine socialisation and enculturation', *Journal of Sex Research*, 25, 60-84.
42. Murgatroyd, L. (2004), 'Developing gender statistics in the UK', *Radical Statistics*, UK.
43. Muncie, J. (1999), *Youth and Crime, A Critical Introduction*, London: Sage.
44. Naffine, N. (1997), *Feminism and Criminology*, Oxford, Polity Press.
45. Naffine, N. (2003), 'The Man Question of Crime, Criminology, and Criminal Law', *Criminal Justice Matters*, 53. 10-11.
46. Newburn T. and Stanko, E.A. (1994), *Just Boys Doing Business? Men, Masculinities and Crime*, London: Routledge.
47. Oakley, A. (1972), *Sex, Gender and Society*, Aldershot: Gower.

48. Oakley, A. (1981), *Subject Women*, Oxford: Martin Robertson
49. Pollak, O. (1961), *The Criminality of Women*, New York: A.S. Barnes.
50. Reissman, C.K. (1998), 'Women and Medicalization: A New Perspective' in R. Weitz (ed) *The Politics of Women's Bodies*, Oxford: Oxford University Press.
51. Showalter, E. (1987), *The Female Malady*, London: Virago.
52. Sim, J. (1994), 'Tougher than the rest? Men in prison' in T. Newburn and E.A. Stanko (eds) *Just Boys Doing Business? Men, Masculinities and Crime*, London: Routledge.
53. Simon, R. (1975), *Women and Crime*, London: Lexington.
54. Smart, C. (1982), 'The New Female Offender: Reality or Myth?' in B. R. Price and N. J. Sokoloff (eds) *The Criminal Justice System and Women*, New York: Clark Boardman.
55. Smart, C. (1976), *Women, Crime and Criminology*, London: Routledge and Kegan Paul.
56. Sommers I. and Baskin, D.R. (1993), 'The Situational Context of Violent Female Offending', *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 30 (2), 136-62.
57. Stanko E.A. and Hobdel, K. (1993), 'Assaults on Men: Masculinity and Male Violence' *British Journal of Criminology*, 33 (3), 400-15.
58. Stanko, E.A. (1990), *Everyday Violence: How Women and Men Experience Sexual and Physical Danger*, London: Pandora.
59. Stoltenberg, J. (2000), *Refusing to be a Man, Essays on Sex and Justice*, Revised Edition, London: UCL, Press.
60. Surrlette, R. (1998), *Media, Crime and Criminal Justice (2nd Ed)*, London: Wadsworth.
61. Waiklate, S. (2001), *Gender, Crime and Criminal Justice*, Uffculme: Willan Publishing.
62. Weitz, R. (1998), 'A History of Women's Bodies' in R. Weitz (ed) *The Politics of Women's Bodies*, Oxford: Oxford University Press.
63. Williams J. and Taylor, R. (1994), 'Boys keep swinging: masculinity and football culture in England' in T. Newburn and E.A. Stanko (eds) *Just Boys Doing Business? Men, Masculinities and Crime*, London: Routledge.
64. Winlow, S. (2004), ' Masculinities and Crime', *Criminal Justice Matters*, 55, 18-19.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی